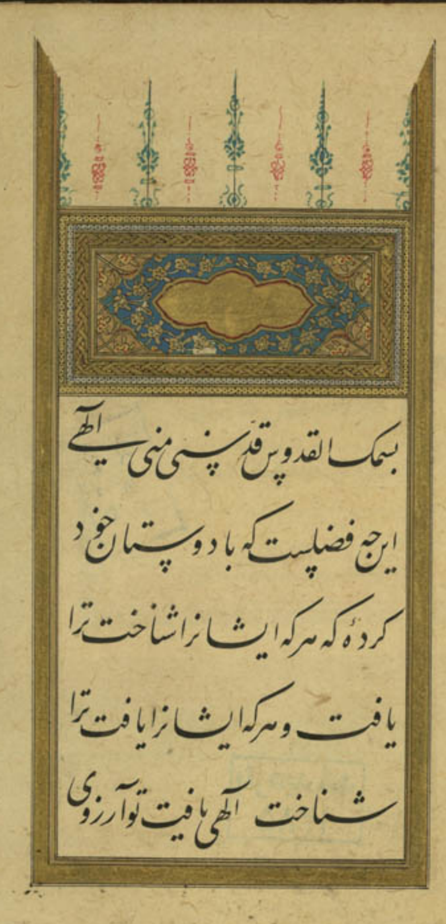


کتابخانه مجلس شورای ملی
خطی «فهرست نشده»
۱۰۲۱۶

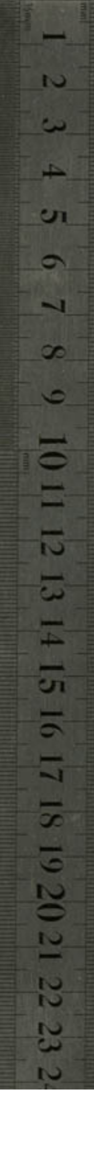


۱۲۵۰۱
بازرسی شد
بازدید شد
۱۳۸۵
۱۰۲۱۶ - ن
۱۰۸۲۹
کتابخانه مجلس شورای ملی
کتاب مناجات خواجه عبدالله انصاری هشت ورق
مؤلف
موضوع
شماره ثبت کتاب
۸۶۶۵۵
بازرسی شد
خطی «فهرست شده»
۱۳۵۰۶



بسمک القدوس قدسنی منی الهی
این چه فضلیست که با دوستان خود
کرده که هر که ایشانرا شناخت ترا
یافت و هر که ایشانرا یافت ترا
شناخت الهی یافت تو آرزوی

ماست اما دریافت تو نه بازوی
ماست الهی اگر بدعا فرمانیست قلم
رقمه را چه درمانیست الهی چون آتش
فراق داشتی با آتش دوزخ چکار
داشتی الهی اگر بدوزخ فرستی شربت
بلات نوش کنم و اگر به بهشت
فرستی هزار خروش کنم الهی



اگر یکبار گویی بندهٔ من از عرش
بگذرد خندهٔ من الهی اگر عبدالله
را بخواهی گداخت دوزخی دیگر باید
آلایش اورا واگر بخواهی نواخت
بهشتی دیگر باید آسایش اورا الهی
همه از تو ترسند و عبدالله از خود زیرا
که از تو همه نیک آید و از عبدالله

همه بد الهی اگر همه عالم باد گیرد چراغ
مقبل کشته نشود واگر همه عالم آب گیرد
داغ مدبر شسته نشود الهی چون پاکانرا
استغفار باید کرد ناپاکانرا چکار
الهی اگر کار بگفتار است بر سر همه تاجم
واگر بکردار است به پشه و مور محتاجم
اگر دست ارادت عارفی بحور العین

رسد طهارت معرفتش شکسته شود و اگر
درویش بغیر از و چیزی خواهد در اجابت
بروی بسته گردد چون روزی تو از
روزی دیگران جدا است این همه تک و
پوی هرزه چرا است دی گذشت و
باز نیاید فردا اعتماد را نشاید
عاشق را از انکار منافق چه باک

نه دریا بدهان سگی پلید و نه پیک
بهفت دریا پاک الهی اگر کاسی بلخست
از بوستانست و اگر عبدالله مجرمست
از دوستانست خدایا آنچه تو کشته
آب ده و آنچه ما کشته‌ایم فرا باد ده
الهی همه ما هیچ در کار ما هیچ روزه
تطوع صرفه نانست نماز تهجد کار

پیرزنانیست نان دادن کار جوانمردانست
دلی بدست آر که کار آنست معرفت
دریای بیکرانیست جان عارف
ازآن آشنانیست اگر بر هوا پری مگسی
باشی واگر بر آب روی خسی باشی
دل بدست آر تا کسی باشی حلاج
انا الحق گفت تاج دار شد عبدالله

حق گفت تاجدار شد آنچه حلاج گفت
من گفتم او آشکارا گفت من نهفتم
بکودکی پستی بجوانی مستی به پیری
سستی خدارا کی پرستی الهی
کاشکی عبدالله خاک شدی تا
نامش از دفتر وجود پاک شدی هر که
سه چیز بدانست از سه چیز برست

هر که دانست که آفریدگار در آفرینش
تقصیر نکرده است از غیبت برست
و هر که بدانست که در قسمت میل نکرده است
از حسد برست و هر که بدانست که او را
از چه آفریده است از کبر برست بنگر که
چه می ورزی حقا که همان ارزی کار
نه روزه و نماز دارد کار شکستگی

و نیاز دارد دوست خواست قدرت
نماید عالم آفرید خواست خود را
نماید آدم آفرید روزی خواره را
چه غم از روزی خویش نه خفته
را کم دهند و نه جوینده را پیش
الله آنچه قسمت کرده باشد نه یک ذره
بیش باشد و نه یک لحظه پیش

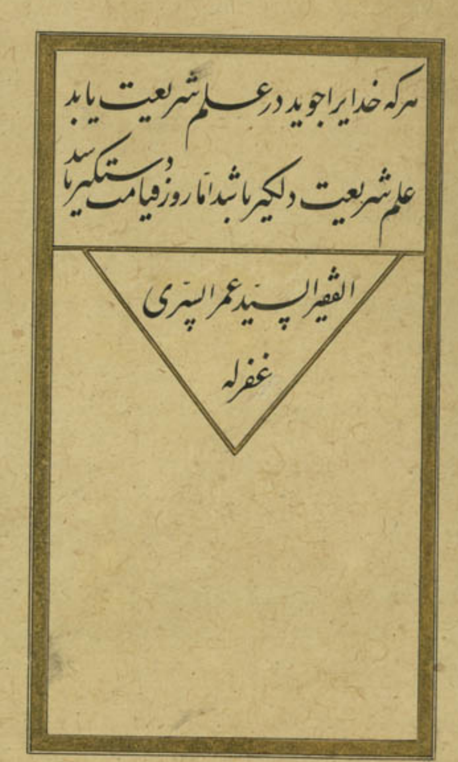
ای جوانمردان مستحق مده بمرد حق ده
هر که خواست غم او از دل ما برخاست
ما را غم آنست که نمی تواند خواست
مبتدیان را گفتارست بزبان و منتهیان را
نه گفتارست و نه بیان اگر خاموش
باشم گویند دیوانه است و اگر
سخن گویم گویند از عقل بیگانه است

اگر در

اگر در سحرگاه جامهای مالامال نوشد
عربده خود چون نوشد زنده میجویم
تا از جام محبت قطرهٔ در جان او چکانم
مشتاقی میخواهم تا ورقی از شوق
معرفت بر او خوانم منصفی میجویم تا انصاف
یکنفس عمر از و بستانم مستحقی
میخواهم تا بر فرق او گوهر افشانم

نظر حق ناگاه آید اما بر دل آگاه آید آگهی
بحق راستان که ما را ازین بگهی
فراستان عبدالله انصاری
رانجام بسته دوست تر دارم که
باخام نشسته جوانمردی خویشتن
شناختن است در شفقت
چون آب باش که بهر کس برسی





هر که خدا را جوید در علم شریعت یابد
علم شریعت دلگیر باشد اما روز قیامت دستگیر باشد

الفقیر السید عمر الیسری
غفر له

